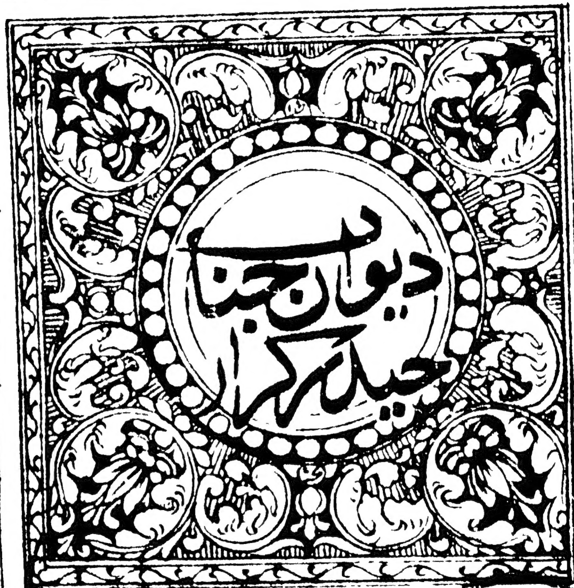
انا مدینة العلم و علیٌ بابها

لله الحمد و المنة که دیوان فیض تبیان مسمی بہ



لا فتیٰ الا علی لا سیف الا ذو الفقار

در عمدة المطابع باهتمام حاجی محمد حسین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

قدح نسب طینی و مدح علم دینی

الناس من جهة التمثال أكفاء ... أبوهم آدم والأم حواء

افراد انسان از روی صورت یکسانند ... باشباع الضم بالتنوين

وإنما أمهات الناس أوعية ... مستودعات وللأحساب آباء

نیستند مادران مردم مگر ظرفی چند ... محل سپردن ودیعت نطفه

فإن يكن لهم من أصلهم شرف ... يفاخرون به فالطين والماء

پس اگر باشد مر انسان را از اصل شان شرفی ... مباهات کنند بآن شرف بر دیگری اصل انسان

وان اتيت بفخر من ذوى نسب — فان نسبتنا جود وعلياء

واگر آوری فخری از صاحبان نسب — پس بدرستیکه نسب ما جوانمردیست و بلندی

لا فضل الا لاهل العلم انهم — على الهدى لمن استهدى ادلاء

نیست فضل مگر اهل علم را بدرستیکه ایشان

وقيمة المرء ما قد كان يحسنه — والجاهلون لاهل العلم اعداء

و قیمت مرد چیزیست که نیکو میکرده او — جاهلان دشمنانند مر اهل علم را

ففز بعلم ولا تبغي له بدلا — فالناس موتى واهل العلم احياء

مردم مردگانند و اهل علم زنده اند

تحذير از مجالست جاهلان و نفر از مؤانست غافلان

ولا تصحب اخا الجهل واياك واياه — فكم من جاهل اردى حليما حين آخاه

و صحبت مدار با برادر جهل

يقاس المرء بالمرء اذا ما هو ماشاه — وللشيء من الشيء مقاييس واشباه

قیاس کرده میشود مرد بمرد

وللقلب على القلب دليل حين يلقاه

دع ذكرهن فما لهن وفاء	ريح الصبا وعهودهن سواء
بگذار تو یاد زنان را که نیست ایشان را وفا	باد صبا و پیمانها ایشان یکسانست
يكسرن قلبك ثم لا يجبرنه	وقلوبهن من الوفاء خلاء
میشکنند دل تو را پس جبر نمیکنند آنرا	و دلهای ایشان از وفا خالیست

امر بجستن روزي با ميل فتح و فيروزي

وما طلب المعيشة بالتمني	ولكن الق دلوك في الدلاء
و نیست جستن اسباب زیستن با رزو	ولیکن بینداز دلو خود را در میان دلوها
تجئك بملأها يوما ويوما	تجئك بحمأة وقليل ماء
تا آید آن دلو ترا پر روزی با روزی همه	آید پر از گل سیاه و اندک آب

منع مبالغه در جمع مال و نیکار از هر پریشان احوال

ويسارع جمع الاموال جمعا	ليورثها اعاديه شقاء
و بسیار سعی کننده جمع کننده مال را جمع گردانیدنی	تا بگذارد آنرا دشمنان خود از جهت بدبختی

وما سيّان ذو خبرٍ بصيرٍ — وآخر جاهلٌ لبسا سواءً

نیست مانند مرد با علم بینا که بهره از آن شود دانا — و دیگر جاهل که از آن بهره نخواهد گذارد

ومن يستعتب الحدثان يوماً — يكن ذاك العتاب له عناءً

و هر که طلب آشتی کند از حادثه روزگار — باشد آن آشتی مر او را رنجی طلب بی ایمن

ويزري بالفتى الإعدام حتّى — متى يصب المقال يقل أساءَ

عیب کند و خوار کند جوانمرد را درویشی مر او را — هرگاه صواب گوید سخن را گفته شود که بد گفت

حصن مودت مشفقت ز دنیا که محل عناست و منزل بلا

ليس من مات فاستراح بميت — إنّما الميت ميت الأحياء

نیست کسی که مرد پس آسوده شد از دنیا — بلکه مرده آنکس است که زنده است و دانا است

امر بطلاق دنیا که عروسی است نازیبا

بر زن دنیا را طلاق و بجو عروسی غیر او — بدرستی که او عروسی است بد و سبب اندوه

طلّق الدنيا ثلاثاً واطلبن زوجاً سواها — إنّها زوجة سوء لا تبالي من أتاها

إذا ما نالت مناها منه وقّت قفاها

اهل جهان تمام ظاهر بینند — با مردم درویش نشینند

اشارت بندامت اخروی ارباب محبت دنیوی

یا عاشق الدنیا لغیرك جهلها	ولتندمن اذا ارتك قفاها
ای [illegible] بهر [illegible]	بجهت آنکه پشیمان خواهی شد چون بگردید از تو

مر با جناب از این جهان خراب

تحذر من الدنیا فان فناءها	محل فناء لا محل بقاء
بپرهیز از دنیا [illegible]	جای فنا است نه جای بقا
فصفوتها ممزوجة بکدورة	وراحتها مقرونة بعناء
پس صافی آن آمیخته شده با کدورت	و آسایش او پیوسته است با رنج

اظهار اید علیا در محل شداید دنیا

فی حال کون شدة ورخاء	[illegible] کون نعمة وبلاء
در [illegible] حال است سختی [illegible]	[illegible] است یکی نعمت دیگر بلا

والفتى الحاذق الاديب اذا ما — خانه الدهر لم يخنه عزا

جوانمرد ایست صاحب عقل جوان — خیانت کند برا روزگار در دو عزیمت نکند او را / و رطهٔ محنت انداز د مرا و را صبر او با شد

ان المت ملمة لي فاني — في الملمات صخرة صما

اگر فرود آید حادثه بر من پس بدرستی که من — در حوادث روزگار سنگ سختم

عالم بالبلاء علماً بان — ليس يدوم النعيم والبلاء

دانا هستم بالا بدانستنی بآنکه — نیست که همیشه باشد آسایش و سختی

بیان اختیارات ایام اسبوع بطرزهای مقبول مطبوع

لنعم اليوم يوم السبت حقا — لصيد ان اردت بلا امتراء

بدرستی که نیکو روزیست روز شنبه — برای شکار کردن بی شبهه

وفي الاحد البناء لان فيه — تبدأ الله في خلق السماء

و در روز یکشنبه بنا [illegible] — شروع کرد خدا آفرین آسمان

وفي الاثنين ان سافرت فيه — ستظفر بالنجاح وبالثراء

[illegible] در دوشنبه [illegible] سفر [illegible] — [illegible]

۹

۱۲

ومن يرد الحجامة فالثلاثا	ففي ساعاتها هرق الدماء
هر که میخواهد پس سه شنبه	که در ساعتهای اوست ریختن خونها
وان شرب امرء يوما دواء	فنعم اليوم يوم الاربعاء
واگر بنوشد مرد دوا	پس بهتر روز روز چهارشنبه
وفي يوم الخميس قضاء حاج	ففيه الله يأذن بالدعاء
در روز پنجشنبه ادای حاجت	که در روز خدا گوش میداد بدعا
وفي الجمعات تزويج وعرس	ولذات الرجال مع النساء
ودر آدینها هست زن دادن	ولذتهای مردان با زنان
وهذا العلم لم يعلمه الا	نبي او وصي الانبياء
واین علم ندانند مگر	پیغمبر یا وصی پیغمبران

دعا و مناجات یا قاضي الحاجات

لبيك لبيك انت مولاه	فارحم عبيدا اليك ملجاه
استاده ام آواز کننده	پس رحم کن بنده را که بسوی تست التجا

یا ذا المعالی علیک معتمدی	طوبی لمن کنت انت مولاه
ای صاحب بزرگیها برتست توکل من	خوش عیش مر کسی را که [illegible]
طوبی لمن کان نادما ارقا	یشکو الی ذی الجلال بلواه
خوش عیش مر کسی را که باشد بی خواب	که گله کند بحضرت ذو الجلال [illegible]
ما به علة ولا سقم	اکثر من حبه لمولاه
نباشد با وی هیچ مرضی و نه هیچ بیماری	بیشتر از [illegible]
اذا خلا فی الظلام مبتهلا	اجابه [illegible] ثم لباه
[illegible] بخلوت رود تاریکی حال زاری کننده	جواب [illegible]
سألت عبدی وانت فی کنفی	و[illegible] فاسمعناه
خواستی ای بنده من و تو در دایره حمایت	و هر چه گفتی [illegible]
صوتک تشتاقه ملائکتی	فذنب[illegible] الآن قد غفرناه
آواز تو آرزومند میشوند آنرا فرشتگان	[illegible]
فی جنة الخلد ما تمناه	طوباه [illegible] ثم طوباه
در بهشت جاودانی است آنچه آرزو کنی	خوش حال [illegible]

سلني بلا وحشة ولا رهب	ولا تخف انني انا الله

مرثیه حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم

من بعد تكفين النبي ودفنه	باثوابه آسى على هالك ثوى
ارزينا رسول الله فينا فلن نرى	بذاك عديلا ما حيينا من الردى
وكان لنا كالحصن من دون اهله	له معقل حرز حريز من العدى
وكنا بمرآه نرى النور والهدى	صباحا مساء راح فينا او اغتدى
لقد غشيتنا ظلمة بعد موته	نهارا فقد زادت على ظلمة الدجى

١٢

١٣

فيا خير من ضم الجوانح والحشا — ويا خير ميت ضمه الترب والثرى

پس اى بهترين ... [illegible] — اى بهتر مرده ... [illegible] خاک

كأن امور الناس بعدك ضمنت — سفينة موج حين في البحر قد سما

گويا كه كارهاى مردم بعد از تو ... شده — در كشتى افتاده موج ... [illegible] دريا

وضاق فضاء الارض عنهم برحبه — لفقد رسول الله اذ قيل قد مضى

تنگ آمد ميدان زمين با وجود فراخى — [illegible]

فقد نزلت بالمسلمين مصيبة — كصدع الصفا لا شعب للصدع في الصفا

[illegible] مصيبت — مانند شكافتن سنگ سخت نيست اصلاح آن

فلن يستقل الناس تلك مصيبة — ولن يجبر العظم الذي منهم وهى

پس هرگز اندک نشمارند آنرا مصيبت — و هرگز بسته نشود استخوانى را كه از ايشان شكسته شد

وفي كل وقت للصلاة يهيجه — بلال ويدعو باسمه كلما دعا

در هر وقت براى نماز برمى‌انگيزد — بلال و دعا ميكند بنام مبارک او هرگاه كه دعا كند

ويطلب اقوام مواريث هالك — وفينا مواريث النبوة والهدى

ميجويند قومى ميراثهاى مرده — و در ما است ميراثهاى پيغمبرى و هدايت

[illegible]

بیان شجاعت خود در بدر و مدح صحابهٔ عالی قدر

ضربناهم غواة الناس عنه تکرما ‏ ‏ ولما راوا قصد السبیل ولا الهدی

زدیم و دفع کردیم گمراهان مردم را از رسول خدا از روی بزرگی نمودن ‏ ‏ و هنوز ندیده بودند راست راه را و راه را

ولما اتانا بالهدی کان کلنا ‏ ‏ علی طاعة الرحمن والحق والتقی

و چون آورد و بیاورد بما هدایت را بود همه ما ‏ ‏ بر فرمان برداری رحمن و بر ثبت حق و پرهیز

نصرنا رسول الله لما تدابروا ‏ ‏ وثاب الیه المسلمون ذووا الحجی

یاری کردیم رسول خدا را چون پشت دادند یکدیگر ‏ ‏ و آمدند جانب او مسلمانان صاحب خرد

نصیحت قرة العین امام حسین علیه السلام من الله العلام

احسین انی واعظ ومؤدب ‏ ‏ فافهم فان العاقل المتادب

ای حسین من واعظ گوینده و پند دهنده ‏ ‏ در یاب سخن مرا بدرستی که خردمند ادب گیرنده

واحفظ وصیة والد متحنن ‏ ‏ یغذوک بالاداب کیلا تعطب

نگهدار وصیت پدر مهربان ‏ ‏ تربیت میکند ترا به ادب تا هلاک نشوی تو

أبُنَيَّ إنَّ الرزقَ مكفولٌ بهِ	فعليكَ بالإجمالِ فيما تطلبُ
ای پسر من تحقیق روزی کفیل خدای اوست	لازم بگیر نیکو جستن در طلب آن
لا تجعلنَّ المالَ كسبكَ مفرداً	وتُقى إلهكَ فاجعلنْ ما تكسبُ
مگردان مال را مکسب خود در آنجا که تنها	و پرهیزکاری که خود را بگردان مکسوب خود و او نیکو کسب میتواند
كفلَ الإلهُ برزقِ كلِّ بريّةٍ	والمالُ عاريةٌ تجيءُ وتذهبُ
ضامن شد معبود بروزی جمیع مخلوقات را	و مال عاریت است یعنی می آید و میبرد
والرزقُ أسرعُ من تلفّتِ ناظرٍ	سبباً إلى الإنسانِ حينَ يُسبِّبُ
[illegible]	سبب تسوی انسان وقتیکه سبب سازد
ومن السيولِ إلى مقرِّ قرارِها	والطيرِ للأوكارِ حينَ تصوّبُ
از رودها بجای جمع شدن آن	و مرغ که بواسطه آشیانها در وقتی که می افتند
أبُنَيَّ إنَّ الذكرَ فيهِ مواعظٌ	فمن الذي بعظاتهِ يتأدّبُ
ای پسر من تحقیق قرآن در و نصیحتها	پس کیست آن شخص که به نصیحتهای قرآن ادب گیرنده شود
اقرأ كتابَ اللهِ جهدكَ واتلُهُ	فيمن يقومُ بهِ هناكَ وينصبُ
بخوان قرآن را در آن حالی مجتهد باشی	در جماعتی که عامل اند بان اگر باواز خوش میخوانند و خوب خوانند

سفك عيني بتخشّع وتقرّب	إنّ المقرّب عنده المتقرّب
بریزانیده و فروتنی و نزدیکی جستن	بدرستی که مقرب نزد خدا قرب جوینده
واعبد الهك ذا المعارج مخلصا	واصغ الى الامثال فيما تضرب
عبادت کن خدای صاحب درجها اخلاص در	و گوش کن بمثلها در مواقعی زده شوند
واذا مررت باية مخشية	تصف العذاب فقف بدمع تسكب
و چون گذری بآیتی که ترسیده شده از	صفت وصف کند عذاب را پس بایست در آن حالی که اشک روان شود
يا من يعذب من يشاء بعدله	لا تجعلني في الذين تعذب
ای عذاب کننده هر که میخواهی بعدل خود	مگردان مرا در جماعتی که تو عذاب میکنی
اني ابوء بعثرتي وخطيئتي	هربا وهل الا اليك المهرب
بدرستی که باز میگردم بلغزش خود و گناه	از روی گریختن و نیست گریختن مگر بسوی تو گریز
واذا مررت باية في ذكرها	وصف الوسيلة والنعيم المعجب
چون بگذری بآیتی موصوف صفه در ذکر آن	وصف کرده شده درجه وسیله که در بهشت
واسأل الهك بالانابة مخلصا (در حال اخلاص)	دار الخلود سؤال من يتقرب (طالب قربت)
پس بخواه از معبود خود به بازگشت و توبه	خانه جاوید را خواستن جوینده قرب

16

واجهد لعلك ان تحل بارضها	وتنال روح مساكن لا تخرب
بكوش شايد كه فرود آيى در زمين آن جنت	و بيابى راحت مسكنى چند كه ويران نشود
وتنال عيشا لا انقطاع لوقته	وتنال ملك كرامة لا تسلب
و تا بيابى زندگانى كه نيست انقطاع بر وقت آن	و بيابى ملك كرامتى كه ربوده نشود از تو
بادر هواك اذا هممت بصالح	خوف الغوالب ان تجى وتذهب
شتاب كن بر هواى نفس خود هرگاه قصد كنى عمل صالح	براى ترس خواطر غالب شونده كه مى آيند
واذا هممت بسيئ فاغمض له	وتجنب الامر الذى يتجنب
وچون آهنگ كنى بامرى بد چشم بپوش براى آن	و دور شو از كارى كه دورى كرده مى شود
واخفض جناحك للصديق وكن له	كاب على اولاده يتحدب
و پست كن بازوى خود را براى دوست و باش مر او را	مانند پدرى كه بر فرزندان خود مهربانى كند
لضيف اكرم ما استطعت جواره	حتى يعدك وارثا متنسب
مهمان را گرامى دار تا توانى همسايگى او را	تا شمارد ترا وارثى خويش
واجعل صديقك من اذا آخيته	حفظ الاخاء وكان دونك يضرب
و گردان دوست خود را آن وقتى كه عقد مواخاة ببندى با او	نگاه دارد عقد برادرى را و باشد ... نزد دشمنان ترا

١٧

واطلب لهم طلب المريض شفاءه	ودع الكذوب فليس ممن يصحب
و بجو دوستان را مانند جستن بیمار شفاء خود را	و بگذار دروغگو را که نیست او از آنکه صحبت کرده شود
واحفظ صديقك في المواطن كلها	وعليك بالمرء الذي لا يكذب
و نگاهدار دوست خود را در مواطن همه	و لازم گیر مردی را که دروغ نگوید
واقل الكذوب وقربه وجواره	ان الكذوب لمطخ من يصحب
دشمن گیر دروغگو را و نزدیکی و همسایگی او را	بدرستیکه دروغگو آلوده سازنده است کسی را
يعطيك ما فوق المنى بلسانه	ويروغ عنك كما يروغ الثعلب
میدهد ترا آنچه بالاتر از آرزو است بزبان خود	و میگریزد از تو چنانچه میگریزد روباه
واحذر ذوي الملق اللئام فانهم	في النائبات عليك ممن يخطب
بپرهیز از خداوندان تملق که لئیمان اند که ایشان	در حوادث که واقع شود بر تو از جماعتی اند
يسعون حول المرء ما طمعوا به	واذا نبا دهر جفوا وتغيبوا
دوند گرد مرد تا آنکه طمع داشته باشند	و چون برگردد زمانه جفا کنند و غایب شوند
ولقد نصحتك ان قبلت نصيحتي	والنصح ارخص ما يباع ويوهب
تحقیق نصیحت کردم ترا اگر قبول کنی نصیحت مرا	و نصیحت ارزانترین چیزیست که فروخته شود

١٨

نصیحت امام حسین علیه السلام و تنبیه او بر شهادت خود و دم الاکرم

19

حسین اذا کنت فی بلدة	غریباً فعاشر بآدابها
ای حسین چون باشی در شهری	غریب مسافر و خیال شکن ریند گفتن با داران شهر
ولا تفخرن فیهم بالنهی	فکل قبیل بألبابها
و فخر مکن در میان ایشان بخردهای خود	که هر گروهی باشند عاقل هست بخردهای خود
ولو عمل ابن ابی طالب	بهذی الامور کأسبابها
و کاش عمل میکرد امیر ابی طالب	این امور که نتیجه مطابق اسباب آن
ولکنه اعتام امر الاله	فاحرق فیهم بأنیابها
ولیکن برگزید خواهش را کرده فرمان خدا را	بسوزاند کرد و او نیش سوزان را بدندانهای خود
عذیرک من ثقة بالذی	ینیلک دنیاک من طابها
بیا شنید رها خود را از اعتماد تو با کسی	که بیند خدا ترا دنیای تو از حلال آن دنیا
فلا تزهدن لأوزارها	ولا تصحبن لأوصابها
خوش مشو برای اشتغال دنیا یعنی متاع دنیا	... برای مشقتهای دنیا در جهان

قس الغد بالامس كي تستريح	فلا تبتغي سعي رجائها
قیاس بکن فردا را بدی روز تا آسایش بیابی	پس طلب مکن دنیا را مانند جستن منتظران دنیا
كأني بنفسي وأعقابها	وبالكربلاء ومحرابها
گویا من بنفس خود و اولاد و نفس خود	و در کربلا و در جنبات آن مکر بلا
فتخضب منا اللحى بالدما	خضاب العروس بأثوابها
رنگ کرده میشود از ما ریشها را بخونها	مانند رنگ کردن عروس به جامه های او
أراها ولم يك رأي العيان	وأوتيت مفتاح أبوابها
دیدم واقعه را و نبود آن دیدن دیدن چشم	داده شده ام کلید های درها آن
مصائب تأبى من أن ترد	فأعدد لها قبل إعقابها
چند مصیبت اند که ابا می کنند از آنکه رد کرده شود	پس مستعد شو برای آن مصائب پیش از زمان آمدن
سقى الله قائمنا صاحب	القيامة والناس في دابها
رحمت کند خدا قایم ما را	
هو المدرك الثار لي يا حسين	بل لك فاصبر لأتعابها
او دریابنده طلب خون است مرا ای حسین	بلکه برای تو پس صبر کن بر رنجهای آن

لکل دم الف الف دما	ایقصر فی قتل احزابها
برای هر خون هست هزار هزار خون	تقصیر نکند در کشتن گروهای آن مصایب
هنالک لا ینفع الظالمین	قول بعذر و اعتابها
نفع نخواهد کرد ظالمان را در آن زمان	گفتار بعذر [illegible] خوشنود کردن آن [illegible]
حسین فلا تضجرن للفراق	فدنیاک اضحت لتخرابها
ای حسین تنگدل مشو برای فراق احباب	که دنیای تو گشته است برای ویرانی
سل الدور تخبر وافصح بها	بان لا بقاء لاربابها
بپرس خانهها را تا خبر دهد [illegible] فصیح است	بانکه بقا نیست مر مالکان آنها را
انا الذی اشتک للمومنین	بآیات وحی وایجابها
منم آن کسیکه [illegible] که ایمان دارند	بآیات وحی [illegible] مر مومنان
لنا سنة الفخر فی حکمها	وصلت علینا باعرابها
مارا سنت [illegible] فخر [illegible]	[illegible]
فصل علی جدک المصطفی	وسلم علیه وطلابها
پس صلوات بفرست بر جد خود [illegible] موجودات	و سلام کن بر او و بر طالبان [illegible] آیات

۲۱

[illegible]

نصیحت سبیل البریه امام حسن علیه التحیه

تردَّ رداءَ الصبر عند النوائبِ	تنل من جميل الصبر حسن العواقبِ
وكن صاحب الحلم في كل مشهدٍ	فما الحلم إلا خير خدنٍ وصاحبِ
نیست حلم مگر بهترین دوست و مصاحب	
وكن حافظاً عهد الصديق وراعياً	تذق من كمال الحفظ صفو المشاربِ
وكن شاكر الله في كل نعمةٍ	يثبك على النعمى جزيل المواهبِ
و باش شاکر مر خدا را در هر نعمتی	
وما المرء إلا حيث يجعل نفسه	فكن طالباً في الناس أعلى المراتبِ
وكن طالباً للرزق من باب حله	يضاعف عليك الرزق من كل جانبِ

٢٣

وصن منك ماء الوجه لا تبذله	ولا تسأل الأنذال فضل الرغائب
نگاه دار از خود آبروی خود را خرج مکن آبرو	و مخواه از اراذل زیادتی عطاها را
وكن موجبا حق الصديق إذا أتى	إليك ببر صادق منك راجب
و باش واجب کننده حق دوست را ...	و طرف تو به نیکی صادق ...
وكن حافظا للوالدين وناصرا	لجارك ذي التقوى وأهل الأقارب
و باش حافظ حق مادر و پدر را و یاری دهنده	همسایه صاحب تقوی را و خویشان را

نصیحت امیر المؤمنین حسن اثابه الله بمفاتیح ...

[illegible]	جزای ثواب ...
لو صيغ من فضة نفس على قدر	لعاد من فضله لما صفا ذهبا
اگر ریخته شود از سیم آدمی اجای تن	هر آینه گردد از فضل او چون صاف شود
ما للفتى حسب إلا إذا كملت	آدابه وحوى الآداب والحسبا
نیست مر جوان را حسب ... مکمل ... زمان ... تمام شود	آداب او جامع شود آداب و حسب ...
فاطلب فديتك علما واكتسب أدبا	تظفر يداك به واستعمل الطلبا
بجو ای جوان فدای تو باشم دانش را و کسب کن ادب را	تا یابد ... و خوب روش ...

لله درّ فتی انسابه کرم	یا حبذا کرماً اضحی له نسبا
هر خدا راست فضل که نسبها او کرم است جوانمردی	ای خوشا کرم که گشته است مراورا جوانمردی در آن نسب
هل المروة الا ما تقوم به	من الذمام وحفظ الجار ان عتبا
نیست کمال مردی مگر چیزی که قیام نمائی باو	بیان ما از عهدها و نگاهداشتن همسایه اگر خشم کند
من لم یؤدبه دین المصطفی ادبا	محضاً تحیر فی الاحوال واضطربا
هر که ادب نکند او را شرع مصطفی ادبی	ای خالص گشته شود در احوال اضطراب از شاید ضلالت

نهی از اضطراب در وقت فتنه و انقلاب

الله یخنق احیانا قلادته	علیک لا تضطرب فیه ولا تثب
زمانه خفه میناست من الاحیان قلاده خود را خفا میکند	بر تو اضطراب نکن در و و بر مجه
حتی یفرّجها فی حال مدتها	فقد یزید اختناقاً کل مضطرب
تا بگشاید زمانه در حال کشیدن آن قلاده را	زیاد تنگی میکند خفه را هر مضطرب

اظهار اصطبار بر سختی روزگار

اظهار اصطبار بر سختی روزگار

انی اقول لنفسی وهی ضیقة	وقد اناخ علیها الدهر بالعجب
من میگویم بر نفس خود را وحال آنکه آن نفس تنگ است	و تحقیق تقدیر کرده است بر نفس زمانه بامر عجیب
صبرا علی شدة الایام ان لها	عقبی وما الصبر الا عند ذی الحسب
سیفتح الله عن قرب بنافعة	فیها لمثلك راحات من التعب

بیان آنکه فرح لازم ترح است ویسر تابع عسر

اذا اشتملت علی الیأس القلوب	وضاق لما به الصدر الرحیب
واوطنت المکاره واطمأنت	وارست فی اماکنها الکروب

وما لانكشاف الضر وجه	ولا أغنى بحيلة الأديب
[illegible] اندوه را وا شدن [illegible] راه	و باز نمی‌رود بحیلهٔ خود مرد زیرک و دانا
أتاك على قنوط منك غوث	يمن به اللطيف المستجيب
آید بتو با ناامیدی تو [illegible] از کسی	احسان می‌کند بفرستادن آن غوث که مهربان است
وكل الحادثات إذا تناهت	فموصول به فرج قريب
و همه حوادث چون به نهایت رسد	پس پیوسته است بآن گشادن غم نزدیک

نهی از عجز و فروتنی پیش مردم دنی

لا تطلبن معيشة بمذلة	وارفع بنفسك عن دني المطلب
طلب مکن معیشه را بخواری و رسوائی	باز نگاه دار نفس خود را از مطلبی که [illegible]
وإذا افتقرت فداو فقرك بالغنا	عن كل ذي دنس كجلد الأجرب
و چون محتاج شوی دارو کن فقر خود را بی‌نیازی	از هر کس که چرکین است مانند پوست گرگین
فليرجعن إليك رزقك كله	لو كان أبعد من محل الكواكب
پس رجوع خواهد کرد بسوی تو روزی تو همه آن	اگرچه باشد دورتر از محل ستارگان

٣٦

اظهار صبر بر حوادث زمان برای دفع شماتت دشمنان

فان تسالینی کیف انت فانني	صبور علی ریب الزمان صلیب
پس اگر پرسی مرا چه حال داری پس من	صبور ...
حریص علی ان لا تری بی کابة	فیشمت عاد او یساء حبیب

امر بسخا و کرم با جمیع طوایف و امم

اذا جادت الدنیا علیک فجد بها	علی الناس طرا انها تتقلب
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت	ولا البخل یبقیها اذا هی تولت

بیان آنکه مبنای کار مردم دنیا بر عقل کامل ...

بغطی عیوب المرء کثرة ماله | فصدق فیما قال وهو کذوب

می پوشد عیبهای مرد را بسیاری مال او | پس تصدیق کرده شود ... در حالیکه دروغ گوست ...

ویزری بعقل المرء قلة ماله | فحمقه الاقوام وهو لبیب

و ازری میکند بعقل مرد را کمی مال او | پس نسبت حمق میکنند او را قومها و حال آنکه او عاقل ...

شکایت از احتیاج و افتقار که سبب ضعف و انکسار است

غالبت کل شدیدة فغلبتها | والفقر غالبنی فاصبح غالبی

ان ابده یفضح وان لم ابده | یقتل فقبح وجهه من صاحب

اظهار استحقاق و حرمان و بیان بنقد بر رحمان

فلو کانت الدنیا تنال بفطنة | وفضل وعقل نلت اعلی المراتب

پس اگر بودی دنیا که یافته شده بزیرکی | و بفضل و بعقل یافتمی ...

۲۸

ولكنما الارزاق حظ وقسمة • بفضل مليك لا بحيلة طالب

ولیکن روزیها نصیب وقسمت ... بفضل خدا نه بحیلهٔ طالب آنند

سنا بیت در دانش وخرد كه سبب نجات است و استعداد ابد

وافضل قسم الله للمرء عقله • فليس من الخيرات شيء يقاربه

فاضلترین نصیبهای الهی مرد را عقل است • نیست چیزی از نیکیها که نزدیک شود مرتبه او

اذا اكمل الرحمن للمرء عقله • فقد كملت اخلاقه ومآربه

چون کامل گرداند خدا مرد را عقل او را • تحقیق تمام شد اخلاق او و مقاصد او

يعيش الفتى في الناس بالعقل انه • على العقل يجري علمه وتجاربه

زندگانی میکند در میان مردم بعقل • بعقل جاریست علم او وتجربهای او

تزين الفتى في الناس صحة عقله • وان كان محظورا عليه مكاسبه

زینت میدهد جوانمرد را در مردم صحت عقل او • اگرچه منع است بر آن کسبهای او

يشين الفتى في الناس قلة عقله • وان كرمت اعراقه ومناسبه

عیب میکند جوانمرد را در مردم اندکی عقل او • اگرچه کریم باشند اصلهای او ونسبهای او

ومن كان غالباً بعقل و نجدة — فذو الجد في امر المعيشة غالبه

هر که باشد غالب کننده بر ... به عقل شجاعت — پس خداوند بخت در کار دنیا غالب هست برو

مدح علم و ادب و مدح عقل و حسب

ليس البلية في ايامنا عجباً — بل السلامة فيها اعجب العجب

نیست بلا در روزگار ما عجب — بلکه سلامت در روزگار [illegible] عجب

ليس الجمال باثواب تزيننا — ان الجمال جمال العلم والادب

نیست جمال بجامها که بیاراسته — بتحقیق جمال جمال علم و ادب است

ليس اليتيم الذي قد مات والده — ان اليتيم يتيم العقل والحسب

نیست یتیم آنکه مرده است پدر او — بدرستی که یتیم یتیم عقل و [illegible]

امر بتحصيل ادب و منع از تفاخر بانساب

كن ابن من شئت واكتسب ادباً — يغنيك محموده عن النسب

باش پسر هر که خواهی و کسب کن ادب را — بی نیاز کند ترا ستوده آن از نسب

فليس يغني الحسيب نسبته	بلا لسان له ولا ادب
چه نیست کر بی نیاز سازد نسبت بو با حسب	بی زبانی که با ... ادبی یعنی ...
ان الفتی من یقول ها انا ذا	لیس الفتی من یقول کان ابی
بدرستی جوانمرد کسی است آنکه گوید باش من آنم	نیست جوانمرد کسی که گوید بود پدران او کذا

نفی عوارض جسمانی و اثبات فضایل نفسانی

ایها الفاخر جهلا بالنسب	انما الناس لام و لاب
ای آنکه فخر کننده از روی جهل نسبت	نیستند مردم مگر برای مادر و پدر یعنی ...
هل تراهم خلقوا من فضة	ام حدید ام نحاس ام ذهب
آیا می بینی ایشان را که خلق کرده شده اند از سیم	یا از آهن ... یا مس یا زر
هل تراهم خلقوا من فضلهم	هل سوی لحم و عظم و عصب
آیا می بینی ایشان را که خلق کرده شده اند از زیادتی ایشان	آیا موجود است غیر گوشت و استخوان و پی
انما الفخر لعقل ثابت	وحیاء و عفة و ادب
نیست فخر مگر برای عقلی استوار	و شرم و عفت و ادب

۱۳۱

تحسین سکوت و ستایش صموت

ادبت نفسی فما وجدت لها	بغیر تقوی الاله من ادب
ادب کردم نفس خود را پس نیافتم نفس را	بغیر پرهیزگاری خدا مفعول
فی کل حالاتها وان قصرت	افضل من صمتها عن الکذب
در همه حالات او اگرچه کوتاه باشند	خاموشی آن از دروغ
وغیبة الناس ان غیبتهم	حرمها ذو الجلال فی الکتب
در آنکه مردم بدرستی که مردم	حرام ساخته است آنرا خداوند ذو الجلال
ان کان من فضة کلامک یا	نفس ان السکوت من ذهب
اگر باشد از سیم سخن تو ای	نفس بدرستی که خاموشی از طلا است

تنبیه بر ترک جواب اراذل و ارشاد بتعظیم ارباب فضایل

سلم العرض من حذر الجوابا	ومن داری الرجال فقد اصابا
سلامت دارنده آبرو کسی است که پرهیز کند از جواب مردم زبون	هر که نرم خوئی بمردم کند پس تحقیق صواب کرد

ومن هاب الرجال تهیبوه	ومن حقر الرجال فلن یهابا
و هر که بترسد کسان را دارد مردمان ازو ...	و هر که خوار دارد مردمان پس هرگز ...

اظهار آثار حلم از کمال کیاست و علم

وذی سفه یواجهنی بجهل	واکره ان اکون له مجیبا
بسیار صاحب خفت عقل رو برو میگوید بمن	دکاره ام که باشم مراورا جواب کننده
یزید سفاهة وازید حلما	کعود زاده فی الاحراق طیبا
زیاده میکند او سفاهت را زیاده میکنم من بردباری را	مانند عود که زیاده سوزانیدن خوشبوی

امر بستر عیوب وعفو ذنوب

البس اخاک علی عیوبه	واستر وعظ علی ذنوبه
در پوشان برادر خود عیبهای او	و بپوش چشم بر گناهان
واصبر علی ظلم السفیه	وللزمان علی خطوبه
و صبر کن بر ستم کردن سفیه	و برای زمان بر کارهای دشوار او صبر

ودع الجواب تفضلا	وکل الظلوم الی حسوبه
بگذار جواب را از روی فضل	و اسپار ظلم کننده را بحساب کننده او که حق تعالی است

شکوه از منافقان زمان که دوستی ایشان محض لسان [از زبان]

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب	والناس بین مخاتل وموارب
رفته است وفا مثل رفتن دیروز که رفته است	مردم میان فریب کننده و مکر کننده
یفشون بینهم المودة والصفا	وقلوبهم محشوة بعقارب
فاش میکنند در میان خود دوستی و صفا را	و دلهای ایشان مملو به کژدم یعنی عداوت

شکایت از فقدان علا و فقدان محبان

علمی غزیر واخلاقی مهذبة	ومن تهذب یشقی فی تهذبه
علم من بسیار و اخلاق من هم پسندیده است	کسیکه مهذب میشود تکلف و آزار میکشد در پاکیزگی
لو رمت الف عدو کنت واجدهم	ولو طلبت صدیقا ما ظفرت به
اگر طلب بکنم هزار دشمن را باشم یابنده آنها	و اگر بجویم دوستی را ظفر نشود بدو

دعاء حضرت حق وثناء فیاض مطلق

یا رب ثبت قدمی وقلبی	سبحانک اللهم انت حسبی
ای پروردگار من ثابت قدم دار مرا [illegible]	[illegible]

تضرع ومناجات با حضرت رفیع الدرجات

قریح القلب من وجع الذنوب	نحیل الجسم یشهق بالنحیب
مجروح دل یعنی خسته دل از درد گناهان	لاغر تن آه زننده بگریه
اضر بجسمه سهر اللیالی	فصار الجسم منه کالقضیب
ضرر رسانده است جسم او را بیداری شبها	پس گشته است جسم از او مانند شاخ
وغیر لونه خوف شدید	لما یلقاه من طول الکروب
تغییر کرده است رنگ او را ترس سخت اخروی	برای چیزی که ملاقی است او را از طول اندوه
ینادی بالتضرع یا الهی	اقلنی عثرتی واستر عیوبی
ندا میکند بزاری که ای الهی	ببخش مرا لغزش مرا و بپوش عیب های من

فزعت الی الخلائق مستغیثا	ولم ار فی الخلائق من مجیب
پناه بردم من بسوی خلق در ان حالی که فریاد کننده	ندیدم من از خلایق جواب دهنده
وانت تجیب من یدعو ربی	وتکشف ضر عبدک یا حبیبی
وتو جواب میدهی کسی که میخواند ترا ای رب من	و دور میکنی ضرر بنده خود را ای دوست من
ودائی باطن ولدیک طب	ومن لی مثل طبک یا طبیبی
و درد من که اندرونیست در اینست و نزد تو است	و کیست مر ما را مانند طب ترا ای طبیب

منع مداومت در منادمت وموده در مصاحبت

۳۶

اذا شئت ان تقلی فزر متواترا	وان شئت ان تزداد حبا فزر غبا
چون خواهی دشمنی انگیخته شود سوی تو پس زیارت کن پیوسته	و اگر خواهی که زیاده بکنی دوستی را از یار
منادمة الانسان تحسن مرة	وان اکثروا ادمانها افسد و حبا
همنشینی آدمی نیکو باشد یک بار	اگر کثرت کند دوام تباه کند

بیان وجه مختار در ترتیب چیدن اظفار

قلم لطافت بحسن و ادب | يمنى تم بسه اى خوابسن جو حسيب

بلوش خنهای خود را حسن | راست بود حیب

تقریب نفوس بموت و تنفیر طباع برفوت

عجبت لجازع باك مصاب	بأهل أو حميم ذي اكتئاب
عجب دارم من برای مصیبت رسیده گریه کننده	سبب اهل یا خویش خود اندوهگین
يشق الجيب داعي الويل جهلا	كأن الموت كالشيء العجاب
دریده و شکافنده گریبان را خواننده ویل از نادانی	گویا که موت را مانند شیء عجیب است
وسوى الله فيه الخلق حتى	نبي الله عنه لم يحاب
برابر کرده است در وی الله خلق را تا	که پیغمبر خدا را از وی نجات نیافت صلی الله علیه وسلم
له ملك ينادي كل يوم	لدوا للموت وابنوا للخراب
مر او را فرشته ایست که آواز میکند هر روز	بزائید برای مرگ و بنا بکنید بجهت ویرانی

تبیین مضار زمان و تعیین نوایب جهان

٣٧

فلم أر كالدنيا بها اغتر اهلها	ولا كاليقين استوحش الدهر صاحبه
ندیده ام ... مانند دنیا که فریفته ...	...
أمرّ على رسم الحبيب كأنّما	أمرّ على رسم امرئ ما اناسبه
گذر میکنم بر نشان خانه دوست ...	گذر میکنم بر نشان سرای مردی که نسبت ندارم
فوالله لولا انني كل ساعة	اذا شئت لاقيت امرءا مات صاحبه
بخدا سوگند ... در هر ساعت	وقتیکه ... ملاقی شدم مردی را که مرده ...
اذا ما اعترتني الدهر عنه بجيلة	بجدد حزنا كل يوم نوادبه
وقتیکه ... در دهر ...	تجدید غم کنند در هر روز ندبه کنندگان

ارشاد ارباب صلاح باسباب فلاح

فرض على الناس ان يتوبوا	لكن ترك الذنوب اوجب
واجب است بر مردم که باز گردند و توبه کنند	لکن ترک گناهان واجب تر است
والدهر في صرفه عجيب	وغفلة الناس فيه اعجب
و زمانه در تصرف خود عجیب است	و غافل شدن مردم در زمانه عجیب تر

وَالصَّبْرُ بِالنَّائِبَاتِ صَعْبٌ	لَكِنْ فَوْتُ الثَّوَابِ أَصْعَبُ
صبر در نوائب روزگار دشوار است	لیکن فوت ثواب بی شبهه دشوارتر است
وَكُلُّ مَا يُرْتَجَى قَرِيبٌ	وَالْمَوْتُ مِنْ كُلِّ ذَاكَ أَقْرَبُ
هر چیزی که امید داشته میشود او را نزدیک است	و مرگ از همه آن نزدیکتر

بیان زوال جاه و مال و نفی حرص ندامت مآل

قَدْ شَابَ رَاسِي وَرَاسُ الْحِرْصِ لَمْ يَشِبِ	اِنَّ الْحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيَا لَفِي تَعَبِ
سفید شده است سر من و سر حرص سفید نشده است	بدرستی حریص بر دنیا هر آینه در رنج است
مَا لِي اَرَانِي اِذَا مَا رُمْتُ مَنْزِلَةً	نِلْتُهَا طَمَحَتْ عَيْنِي اِلَى رُتَبِ
چه چیز است مرا که می‌بینم خود را وقتی که طلب میکنم مرتبه را	پس یافتم آن را می‌بیند آن را چشم من بسوی مراتب دیگر
بِاللهِ رَبِّكَ كَمْ بَيْتٍ مَرَرْتَ بِهِ	قَدْ كَانَ يَعْمُرُ بِاللَّذَّاتِ وَالطَّرَبِ
سوگند بخدا پروردگار تو بسیار خانه که گذر کردی	بتحقیق بود که عمارت کرده شده بلذتها و خوشی
طَارَتْ عُقَابُ الْمَنَايَا فِي جَوَانِبِهِ	فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا لِلْوَيْلِ وَالْحَرَبِ
پرید مانند عقاب مرگها در اطراف آن خانه	پس گشت بعد پریدن عقاب مرگ محل تعزیه و اندوه آن خانه کهنه مشغول ماند

احسن عنانك لا تجمح بطالبة	فلا وربك ما الادراك بالطلب
بنده بکن لگام خود را سرکشی مکن بر ازوی طلب	بحق پروردگار سوگند که ادراک نیست بجستن در جمیع روزیها
قد یأکل المال من لم یحتفر احلة	ویترك المال من قد جد فی الطلب
گاه میخورد مال را کسیکه کسی فرسوده نکرده است	و میگذارد مال را آنکسیکه تحقیق کوشش کرده است

توبیخ بر متنا نفس وهوا و نهی از طمع دوام و بقا

الام تجر اذيال التصابي	وشيبك قد نضا برد الشباب
تا کجا کشی تو دامنهای عاشقی را	در حال آنکه پیری تو تحقیق بر انداخته است چادر جوانی را
بلال الشيب في فوديك نادى	باعلى الصوت حي على الذهاب
بلال پیری در دو بناگوش تو ندا کرده است	بآواز بلند گفته است بلندی آواز او که بیا بجانب رفتن از دنیا
خلقت من التراب وعن قريب	تغيب تحت اطباق التراب
آفریده شده از خاک یعنی پیوست یعنی زمان اندک	غایب کرده شوی تو زیر طبقهای خاک
طمعت اقامة في دار ظعن	فلا تطمع فرحلك في الركاب
طمع میکنی تو بیشتر بودن در سرای	پس طمع مکن تو پس پالان تو در رکاب است

طمعت اقامتی فی دار ظعن	فلا تطمع فرحلت فی الرکاب
طمع سکنی تو همیشه بودن در این سرای	بس طمع مکن تو بس با تو در رکاب هست
وارخیت الحجاب فسوف یاتی	رسول لیس یحجب بالحجاب
آویزان کرده تو پرده غفلت از زود	که باز داشته نشود
اعامر قصرک المرفوع اقصر	فانک ساکن القبر الخراب
ای معمور کننده قصر خود	پس تحقیق تو ساکن شده قبر ویران

شکایت از پیری و بیان موت و حبس و تنبیه و ...

خبت نار جسمی باشتعال ضرامها	واظلم علیتی اذ اضاء شهابها
مرده است آتش جسم من	و وقتی که روشن شده
ایا بومة قد عششت فوق هامتی	علی الرغم منی حین طار غرابها
جغد یعنی ای پیری تحقیق آشیانه کرده تو بالای سر	برغم من آن زمان که پرید کلاغ
رایت خراب العمر منی فزرتنی	ومأواک من کل الدیار خرابها
دیدی تو خراب عمر مرا که	وجای تو از جمیع خانها ویران

أنعم عيشا بعد ما حل عارضي — طلائع شيب ليس يغني خضابها

وغرة عمر المرء قبل مشيبه — وقد فنيت نفس تولى شبابها

و غره عمر پیش از پیری آن مرد است — و بحقیقت فانی شده آن نفس که شباب ده است

إذا اصفر وجه المرء وابيض رأسه — تنغص من أيامه مستطابها

فدع عنك فضلات الأمور فإنها — حرام على نفس التقي ارتكابها

فلا تمشين في منكب الأرض فاخرا — فعما قليل يحتويك ترابها

وأد زكوة الجاه واعلم بأنها — كمثل زكوة المال تم نصابها

ومن يذق الدنيا فإني طعمتها — وسيق إلينا عذبها وعذابها

وأحسن إلى الأحرار تملك رقابهم — فخير تجارات الكرام اكتسابها

٤٢

فلم ار الا عزه رابطا لا — كما لاح في ارض الفلاة سرابها

چنانچه ... در زمین بیابان سراب آن

وما هي الا جيفة مستحيلة — عليها كلاب همهن اجتذابها

نیست ... مردار ...

بر آن جیفه سگان اند ... ایشان ... کشیدن آن جیفه

فان تجتنبها كنت سلما لاهلها — وان تجتذبها نازعتك كلابها

پس اگر اجتناب کنی از آن ... تو سلم کننده ... اهل آن

و اگر کشش کنی آن جیفه را ... کشند از تو سگان آن جیفه

فطوبى لنفس اوطنت قعر دارها — مغلقة الابواب مرخى حجابها

پس خوشی است نفسی را که وطن گرفت ...

در حالتی که ... بسته شده است دروازه ...

نشید از تفرقه ایام و شهور و شکایت از حادثه اعوام و دهور

كنا كزوج حمامة في ايكة — متمتعين بصحة وشباب

بودیم مانند جفت کبوتر ...

در آن حالی که نفع گیرنده بودیم از ...

دخل الزمان بنا وفرق بيننا — ان الزمان مفرق الاحباب

در آمد زمانه با ... جدا افکند در میان ما

بدرستی که زمان جدا کننده دوستان است

تاسف بر ایام جوانی و دوستان جاودانی

ثنیئان لو بکت الدماء علیهما	عینای حتی تؤذنا بذهاب
دو چیز است که اگر گریه شود بر آن دو چیز	دو چشم ام بر تبه که اعلام کرده شود بر رفتن و زوال آن
لم یبلغها المعشار من حقیهما	فقد الشباب و فرقة الاحباب
نرسند دو چشم به ده یکی از حق آن دو چیز	نا یافتن جوانی و جدائی دوستان

اظهار ملال از مصائب ایام در وفات فاطمه علیها السلام

وما الدهر والایام الا کما تری	رزیة مال او فراق حبیب
و نیست روزگار و روزگار مگر چنانکه می بینی	مصیبت مالی یا جدائی دوستی
وان امرء قد جرب الدهر لم یخف	تقلب حالیه لغیر لبیب
بدرستی که مردی که آزموده است روزگار را که نمیترسد از گردیدن دو حال	از گردیدن دو حال او که شدت در جا

اظهار محبت فاطمه زهرا هنگام رحلت از دنیا

ایضاً مصراع

ازینجمله حق تا آن ... نیست روزگار و روزگار مگر آن می بینی مصیبت مالی یا جدائی دوستی و بدرستی که مردی که بحقیقت آزموده است روزگار را و رحالی که نمیترسد از گردیدن دو حال که شدت در جا است تا خردمند است

بیت

ای گشته بعلم و معرفت شهره دهر
دهار مباش غافل ز خویش که دهر
گه دل تو ز جفا بتاراج دهد

حبیبٌ لیس یعدله حبیبٌ	وما لسواه فی قلبی نصیبٌ
ای نبی حبیب نیست که برابری کند او را بیچ حبیبی	و نیست غیر او را در دل من هیچ بهره
حبیبٌ غاب عن عینی وجسمی	وعن قلبی حبیبی لا یغیبُ
دوستی که غایب شده است از چشم من و تن من	و از دل من دوست من غایب نشود

خطاب بفاطمه بعد از وفات او و تنها کار و دار و تنها ...

مالی وقفت علی القبور مسلّماً	قبر الحبیب فلم یرد جوابی
چه چیز است مرا که استاده ام من بر قبرها مسلمان	پس نداد جواب سلام مرا
أحبیب مالک لا ترد جوابنا	أنسیت بعدی خلّة الأحباب
ای دوست چه چیز است ترا نمیدهی جواب ما	آیا فراموش کردی بعد مفارقت من دوستی دوستان

جواب از زبان زهرا رضی الله عنها +

قال الحبیب وکیف لی بجوابکم	وانا رهین جنادل وتراب
چگونه است مرا جواب دادن شما	گروم در سنگ و خاک

۲۵

[illegible]

اكل التراب محاسني فنسيتكم	وحجبت عن اهلي وعن اترابي
خورد خاك خوبيهاي مرا پس فراموش كردم شما را	باز داشته شدم از اهل خود و از همزادان خود
فعليكم مني السلام تقطعت	عني وعنكم خلة الاحباب
بر شما باد از من سلام قطع شده است	از من و از شما علاقه دوستی دوستان

مرثیه در وفات [illegible] خاتم صلی الله علیه وسلم

ما غاض دمعي عند نائبة	الا جعلتك للبكاء سببا
کم نشده است اشك من نزد هيچ حادثه	مگر که گردانیده ام ترا مر گریه را سبب
واذا ذكرتك سامحتك به	مني الجفون ففاض وانسكبا
و چون یاد کنم ترا جوانمردی میکند [illegible] بسبب ذکر تو	از من [illegible] چشم پس [illegible] اشك [illegible]
اني اجل ثرى حللت به	عن ان ارى لسواه مكتئبا
من بزرگ میدارم خاکی را که در ان خاك [illegible] تو	از ان که دیده شوم مر غیر آن خاك را اندوهگین

بتعبير حضرة نبيرة وليد بن مغيرة

۴۶

يُهَدِّدُنِي بِالعَظِيمِ الوَلِيدُ	فَقُلْتُ اَنَا ابْنُ اَبِي طَالِبِ
تهديد ميكند مرا بالاء عظيم وليد	پس گفتم من پسر ابو طالب ام
اَنَا ابْنُ المُبَجَّلِ بِالاَبْطَحَيْنِ	وَبِالبَيْتِ مِنْ سَلَفِي غَالِبُ
من پسر كسى كه بزرگ است در حرمين مكه و مدينه	و در خانهٔ كعبه از پدران من است غالب و سلف طالب است حضرت صلى الله عليه وسلم
فَلَا تَحْسَبَنِّي اَخَافُ الوَلِيدَ	وَلَا اِنَّنِي مِنْهُ بِالهَائِبِ
پس مپندار مرا كه خوا[ه]م ترسيد از وليد	و مپندار كه بدرستى كه من از تو ترسنده ام
فَيَا ابْنَ المُغِيرَةِ اِنِّي امْرُءٌ	سَمُوحُ الاَنَامِلِ بِالقَاضِبِ
پس اى پسر مغيره بدرستى كه من آن مردم	سخيست انگشتان من به شمشير برنده
طَوِيلُ اللِّسَانِ عَلَى الشَّانِئِينَ	قَصِيرُ اللِّسَانِ عَنِ الصَّاحِبِ
دراز زبانم بر دشمنان	كوتاه زبانم از يار و مصاحب
خَسِرْتُمْ بِتَكْذِيبِكُمْ لِلرَّسُولِ	تَعِيبُونَ مَا لَيْسَ بِالعَائِبِ
زيانكار شده ايد بسبب تكذيب خود مر رسول را صلى الله عليه	عيب ميكنيد شما كسى كه نيست عيبناك يعنى بى عيب
وَكَذَّبْتُمُوهُ بِوَحْيِ السَّمَا	فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الكَاذِبِ
تكذيب كرديد بوحى آسمان	پس لعنت خدا بر دروغ گو

خطاب با بولهب و تعبیر او و سنر کا ادب

ابا لهب تبت یداک ابا لهب	وصخرة بنت الحرب حمالة الحطب
هلاک باد دو دست تو یعنی نفس تو ای بولهب	و هلاک باد صخره دختر حرب بردارنده هیزم
خذلت نبی الله قاطع رحمه	فکنت کمن باع السلامة بالعطب
یعنی وا دادی که و فرو نهادی پیغامبر خدا را که قاطع بود قطع القرابة	پس شدی تو مانند کسی که بفروشد سلامتی را بهلاک
لخوف ابی جهل فاصبحت تابعا	له وکذاک الراس یتبعه الذنب
برای ترس ابوجهل پس گشتی تو تابع گشته	مراو را و همچنین سر از پی میرود او را ذنب
فاصبح ذاک الامر عارا یهیله	علیک حجیج البیت فی موسم العرب
پس گشت آن امر دبی تو بر بزند او را	بر تو حاجیان خانه کعبه در وقت جمع عرب
ولو لان عن بعض الاعادی محمد	لحاماه ذو ولاء بالرماح وبالقضب
اگر نرم میشد و از سب دشمن داشتن و خفتگان	پوست من میکند ندید به تیره ها
ولن تسلموه او یصرع حوله	رجال ملاء بالحروب ذوی حسب
کرد نمی تواند کرد تا آنکه انداخته شوند کرد اگر دا او	مردان تجربه کار و استوار بحملها صاحبان حسب

۴۸

خطاب بو لبید بلبید بن سعد در وقت قتل و بغزوه بدر

تبّا و تعسا لک یا ابن عتبه	اسقیک من کاس المنایا شربه
هلاکت و هلاکت باد مر ترا	می نوشانم ترا از کاسه مرگ شربتی

ولا ابالی بعد ذلک غبته

و باک ندارم بعد ازان یعنی یکروز نیای

رجز ابی سعید بن ابی طلحه که از بخت انشقه در روز احد مبارزت گفته

قد قدمت بزانة اربابها	تحفل فیها دون اصحابها
	گرد می آید نزدیک
ولست من هولها اهابها	والصبل من ارجائها شهابها
نیستم از حرارت جنگ نترسم زان حرارت	و سکاریم از کنار ... اطراف تیر بکر حرب

یا نبیه من قتیها لشابها

تم

جواب او با حسن عبارتی و ابین اشارت

ولخیل جالت یوم ها غضابها	بمربط سربالها تر ابها
اسبانی با سواران تا جو میکنند در روز جنگ خوب خشمناکان	مغفیه اند بر سن پیراهن آن حرب
و سقطمنا با بینها احقابها	الیوم عنی ینجلی جلبابها
در کیسه ترآن همها در میان حرب سن کم شتران	امروز از من وا میشود جادر شکسته کینه

خطاب آخر که فیما عمرو بمحاصره فلما قتل بن عمرو ابن عبید الله

اعلی تفتح الفوارس هکذا	عنی و عنهم اخروا اصحابی
ایا بر من خواهد آمد سواران همچنین که آمده اند	از من و از ایشان دور شوید آن اصحاب
الیوم تمنعنی الفرار حفیظتی	و مصمم فی الهام لیس بنابی
امروز منع میکند مرا از گریختن حمیت من تفحص کننده نا بر سنگ	و شمشیر برنده من و نارک نیست که کار کند نزد استخوان
آلی ابن عبد حین شد الیه	و حلفت فاستمعوا من الکذاب
قسم خورده است پسر عبد الود و در وقتیکه حمله کرد سوگند بزرگ	و سوگند خوردم من نیز پس بشنوید ای برادران دروغ

٥١

ان لا يصد ولا يهلل فاتقى … رجلان يضطربان كل ضراب

اینکه روی نخواهد گردانید و لا اله الا الله نخواهد گفت … که یکدیگر را به شمشیر میزدند

فصددت حين رأيته متقطرا … كالجذع بين دكادك وروابي

پس برگشتم ... وقتی که دیدم او را که بر خاک افتاده … مانند تنه درخت ... میان تپه ها

وعففت عن اثوابه ولو انني … كنت المقطر بزني اثوابي

و پاکدامنی کردم از جامه های او و اگر ... … ... میگرفت او از من جامه ها

عبد الحجارة من سفاهة رأيه … وعبدت رب محمد بصواب

پرستش میکند آن عمرو سنگ ها را … و عبادت کردم پروردگار محمد را ...

عرف ابن عبد حين ابصر صارما … يهتز ان الامر غير لعاب

شناخت پسر عبد ود وقتیکه شمشیر را دید … که ... بازی نیست

اردیت عمرا اذ طغى بمهند … صافي الحديد مهذب قضاب

هلاک کردم عمرو را وقتیکه ... … ... آهن پاکیزه کرده شده برنده

لا تحسبوا الرحمن خاذل دينه … ونبيه يا معشر الاحزاب

مپندارید خدا را واگذارنده دین خود را … و پیغمبر خود را ای جماعت گروه ها

مفاخرت بعالی سعادت ابیکر شفیع بیکرد غزا خیبر

ستشهد لی بالکر والطعن آیتی	حبانی بها الطهر النبی المهذب
زود گواهی خواهد داد برای من	عطا کرد مرا پاک پیغمبر پاکیزه کرده شده
ویعلمنی انی فی الحروب اذا التقت	بنیرانها اللیث الهموس المجرب
میداند مرا	با آتش خود شیر نرم رفتار با وقار مجربه کار
ومثلی لاقی الهول فی مفظعاته	وقل له الجیش الخمیس العطیطب
مانند من ملاقی شود ترس را در کارهای سخت	کم اند برای او لشکر [illegible]
وقد علم الاحیاء انی زعیمها	وانی لدی الحرب العذیق المرحب
تحقیق دانند قبایل عرب که رستی من	و در رستی که من نزدیک جنگ [illegible]

اشعار مرحب بن ناشر در خیبر مفاخرت بحشمت ولشکر

نام پادشاه قلعه عرب	
قد علمت خیبر انی مرحب	شاکی السلاح بطل مجرب
تحقیق دانسته است خیبر من مرحب ام	تمام سلاح ام دلیر تجربه کار

٥٣

اذا اللیوث اقبلت تلهب	واحجمت عن صولة المجرب
چونکه شیران اقبال میکنند زبانه آتش زنان میزیر	شاعر میشوند از حمله ... مجرب
خلفت حمای ابدا الاقرب	اطعن احیانا وحینا اضرب
...گاهی که نزدیک ...	نیزه میزنم وگاهی زده میشوم
ان غلب الدهر فانی اغلب	والقرن عندی بالدما مختضب
اگر غالب گردد زمانه پس بدرستی که من غالب شوم	همتا من نزدیک من بخون رنگ کرده شده

جواب او باقصح عبارات واملح استعارات

له

انا علی وابن عبد المطلب | مهذب ذو سطوات وذو غضب
منم علی و پسر عبد المطلب ام | مهذب الاطلاق صاحب حمله خداوند غضب
غذیت فی الحرب وعصیان النوب | من بیت عز لیس فیه منشعب
پرورده شده ام در جنگ ... | از خانه ارجمند که نیست در آن خانه جاری ...
وفی یمینی صارم یجلی الکرب | من یلقنی یلق المنایا والعطب
و در دست راست من شمشیر برنده ... | هر که بملاقات من رسد ... هلاکت را

اذا لکف مُتلی بالرؤس یلتعب

خطاب فصاحت بیان پاس و خیر بیان

هذا الکلم من الغلام الغالب	من ضرب صدق وفضا الواجب
وفالق الهامات والمناکب	احمی به قماقم الکتایب

خطاب بابو البنین عنتر بن شداد و [illegible] موسوم

هذا کلام معاشر الاحزاب	من فالق الهامات والرقاب
واستعجلوا الطعن والضراب	واستبسلوا الحتوف والماب

تصبر كم سيفي الى العذاب | بعون ربي الواحد الوهاب

گردانند شمارا شمشیر من بسوی عذاب | بیاری پروردگار من واحد بخشنده

خطاب ربیع ابن ابی الحقیق خیبری و اظهار کمال شجاعت

له

انا علي وابن عبد المطلب | احمي ذماري واذب عن حسب

منم علی و پسر عبد المطلب ام | نگاه میدارم نام بزرگان خود را و دفع میکنم از اصل ارجمند

والموت خير للفتى من الهرب

و مردن بهتر است جوان مرد را از گریختن

خطاب بجماهیر خیبری و اظهار شجاعت و دلاوری

له

انا علي وابن عبد المطلب | مهذب ذو سطوة وذو حسب

منم علی و پسر عبد المطلب | پاکیزه کرده شده صاحب حمله و صاحب حسب

قرن اذا لقيت قرناً اصحبه | من يلقني يلق المنايا والكرب

همسر در جنگ که چون ملاقی شوم همسر [illegible] | هر که ببیند مرا [illegible] بیند مرگها را و غمها

رجز عمرو بن ود العامري [illegible] مفاخرته بعلو النسب

انا الغلام العربي عند النسب | احمي جواري واذب عن حسب

نگاه میدارم [illegible] داد فع

واقتل القرن الجري عند الغضب | للضرب والطعن الشديد المنتقب

هيجا دلاوری | برای [illegible] شمشیر زدن و نیزه [illegible]

ستر انت انكنت كريما فانتسب

کیستی تو اگر هستی تو کریم | پس نسب خود بیان خود را [illegible]

جواب او وجهی لایق و طرزی فایق +

انا علي وابن عبد المطلب | اخو النبي المصطفى المنتجب

برادر پیغمبر برگزیده و از انس برگزیده [illegible]

رسول رب العالمين فلما علم | صحبته رب السماء في الكتب

فرستاده پروردگار عالمها تحقیق علم کرد | همه اگر دهست او را پروردگار آسمان [illegible]

٥٦

وكلهم يعلم لا قول الكذب | ولا يزاور حين يدلّه بالله

و همه دانستند ... سخن ... | ... ميل ... تيغ ... گردد ...

صداق لا ادم ولجين كالذهب | اليوم اصيب بضرب ...

... ماليست | امروز ... او را ... تيغ ...

ضرب غلام ارب من العرب | ليس بخوار يرى عند النكب

چو زدن ... و ... از عرب ... | ... و ... است ...

فانثنت لضرب من حسام كاللهب

... آتش ...

خطاب معاوية بن ابي سفيان وتعييره بصفين وطلب

له

سيكفيني المليك وحد سيفي | لدى الهيجا تحسبه شهابا

... كفايت كند ... پادشاه ... | نزد ... جنگ گمان كني ... او را ...

واسمر من رماح الخط لدن | شددت غرابه ان لا يعابا

... نيزه ... از نيزهای خطی ... كننده | سخت ... آهن او را

اذن دیه الکتیبة کل یوم	اذا ما الحرب خرمت السنابا
ازنع میکنم من بان نیزه لشکر را در هر روز	وقتیکه جنگ افروخته شود [illegible]
وحولی معشر کرموا وطابوا	یرجون الغنیمة والنهابا
گروهی اند که کریم اند و خوش [illegible]	امید دارند غنیمت را تا که [illegible]
ولا یتخوفان من حذر المنایا	سؤال المال فیها والایابا
قصد [illegible] کهنه [illegible]	خواهش مال [illegible] خواهش [illegible]
فدع عنك التهدد واصل نارا	اذا خمدت صلیت لها شهابا
[illegible]	وقتیکه [illegible]

تعریض معاویة بن ابی سفیان در مخالفت و عصیان

انا علی واعلی الناس فی النسب	بعد النبی الهاشمی المصطفی العربی
بهترین مردم در نسب	بعد از پیغمبر
قل للنبی عزة صلاطقة	من ذا ابحلصر اور اتقام الذهب
[illegible]	[illegible]

[illegible]

٥٨

٥٩

هيّنت عليك بلاد الموصلية	فاستيقني بعدها الموت [illegible]
[illegible]	[illegible]

خطاب ظفر ماب نجم مولی معاذ در کشتن بصفین سنان او

له

انا الغلام العربي المنتسب	من خير عود في مصاص المطلب
من کودکی تازی ام [illegible]	[illegible] اصل در برگزیده قبیله مطلب
يا ايها العبد اللئيم المنتدب	ان كنت للموت محبا فاقترب
ای بنده ناکس [illegible]	اگر هستی [illegible]
واثبت رويدا ايها الكلب الكلب	او لا فول هاربا ثم انقلب
ثابت باش [illegible]	[illegible]

جواب یکی از اعدای دین در حرب صفین

له

ابلى تعجل في الفرار الاقرب	[illegible]
مرا [illegible]	[illegible]

[illegible]

من يخط صفه الحمام يستريب	لقد علمت والعليم ذو ارب
کسیکه بخواند او را از موت بپرهیزد	والله دوانا صاحب زیرکی الق
ان لست فی الحرب العوان بالارب	وعن قليل غيرشك انقلب
که نیستی در حرب …	… عاقل و خردمند
	مار از زبان زود یک بنیه شک بازگردیم

ب خطا [illegible] در صفين [illegible]

له

انا علي بن عبد المطلب	نحن وبيت الله اولى بالكتب
	ما در شیمه … خدا است که …
وبالنبي المصطفى غير الكذب	اهل اللواء والمقام والحجب
… پیغمبر برگزیده … دروغ گوی	و ما اهل … و علم لشکر و اهل …

نحن نصرناه على كل العرب

ما یاری او کردیم … رهبر همه عرب

ب خطا [illegible] ليلة الحرب [illegible]

عه

الى الله الا ان صفين دارنا ... ودارکم ما لاح في الافق كوكب

شنع کنند خدا از ینکه در میان ما و شما صفین ... باشد ... و خانه شما مادامی که در کناره درخشد در کناره ...

الا ان نموت او نموت و مالنا ... وما لكم عن حومة الحرب مهرب

تا آن زمان که بمیرید شما یا بمیریم ما ونیست ما را ... ونیست شما را از میدان جنگ جای گریز

ملكم اصحاب ظفر ابرد ديوم صفين

له

يا ايها السايل عن اصحابي ... ان كنت تبغي خبر الصواب

ای آنکه سوال کننده از یاران ما ... اگر هستی تو از طلب کننی خبر راستی را

انبئك عنهم غير ما تكذاب ... بانهم اوعية الكتاب

خبر میکنم ترا از ایشان غیر دروغ ... با آنکه ایشان ظروف قران ... حافظ

صبر لدى الهيجاء والضراب ... فسل بذلك معشر الاحزاب

صبر کنند ... نزدیک جنگ و شمشیر زدن ... پس بپرس بآن جماعة ای جماعه گروهها

ستايش عساكر نصرت ماثر

٦١

ألم تر قومي إذ دعاهم أخوهم	أجابوا وإن أغضب على القوم أغضبوا
آیا ندیدی تو قوم مرا ...	جواب دهند و اگر خشم گیرم بر قوم خشم گیرند
هم حفظوا غيبي كما كنت حافظا	لقومي أخرى مثلها إن تغيبوا
ایشان نگاه داشتند نهانی مرا چنانچه بودم نگاهدارنده	بر قوم خود را باداش ...
بنو الحرب لم تقعد بهم أمهاتهم	وآباؤهم آباء صدق فأنجبوا
دلیران جنگی اند یعنی ملازم جنگ اند ...	و پدران ایشان پدران راستی اند ...

مدح قبیله از عرب بشجاعت واصالة واد...

ألا أزد سيفي على الأعداء كلهم	وسيف أحمد من دانت له ...
ازد قبیله شمشیر منست	و شمشیر احمد که اطاعت کے ...
قوم إذا عاقدوا وفوا وإن غلبوا	لا يجمحون ولا يدرون ما ...
ایشان قومی اند که اگر عهد بکنند با کسی وفا میکنند	تاخیر نمیکنند از حرب و نمیدانند که چیز ...
قوم لبوسهم في كل معترك	بيض رقاق وداودية ...
لباسهای ایشان در هر جای جنگ	شمشیرهای ... و زرههای داودی ...

البیض تضحک والآجال تنتحب	والسمر ترعف والارواح تنتحب
شمشیرها خندانند و اجلهای اعدای دین گریه میکنند	و نیزه ها کنند خون گران میچکد از بینی های آنها
البیض فی رؤس تحتها اللبب	وفی الانامل سمر الخط والقضب
خودها بالای سرانند که زیر آن خودها زره است	و در سر انگشتان میشان نیزه های گندم گون

خطاب بعلی از اهل عداوت و بلشکر مرتضی از غایت شقاوت

أضربکم ولواری علیا	البسه ابیض مشرفیا
بزنیم شما را اگر ببینیم علی را	بپوشانیدن شمشیر سفید را

جواب او بالفاظ فصیحه و عبارات صحیحه

ایها المبتغی علیا	انی اراک جاهلا غبیا
ای طلب کننده علی را	بدرستی که من ببینم ترا نادان کودن
قد کنت عن لقاءه غنیا	هلم فادن ههنا الیا
تحقیق بودی از دیدن او بی نیاز	بیا پس نزدیک بیا اینجا بسوی من

ارشاد بتفویض و توکل بر خالق جز و کل

وکم لله من لطف خفی	یدق خفاه عن فهم الذکی
بسیار مر خدا راست از لطف نهانی	که باریک است از باریکیه آن لطف از فهم زیرک
وکم یسر اتی من بعد عسر	وفرج کربة القلب الشجی
بسیار آسانی آید از پس دشوار	و باز برد اندوه دل شکسته
وکم امر تساء به صباحا	وتاتیک المسرة فی العشی
و بسیار کار که اندوهناک شوی تو آن در صبح	و آید ترا شادی در شبانگاه
اذا ضاقت بک الاحوال یوما	فثق بالرازق الفرد العلی
هرگاه تنگ شوند ترا احوالها روزی	[illegible]
توسل بالنبی فی کل خطب	یهون اذا توسل بالنبی
بوسیله شو بذات پیغمبر بهر کار	آسان باشد [illegible]
ولا تجزع اذا ما ناب خطب	فکم لله من لطف خفی
[illegible] بدان این را	که ایزد راست با بنده بسیار الطاف نهانی

اشتہار

یہہ کتاب بموجب قانون بستم سنہ ۱۸۴۷ع صیغہ کی داخل بہی رجسٹر سرکار گورنمنٹ مین ہو چکی کوئی شخص بدون اجازت فقیر کے قصد چہاپنے کا نکری

تمت بالخیر والعافیه